

جمشید و خورشید

جمشید سازمان دهندهٔ آیینی است که «داد» نام دارد و اصطلاح «پیش دادیان» ناظر به همین مطلب است. «داد» به معنی مساوات و برابری میان مردم است. جمشید به پیروی از مهر آیین مساوات و برابری را در میان مردم پایدار کرد. چون واژهٔ «جم» به معنی «همزاد» است با این نقشی که جمشید در زمین برعهده گرفته است، کار نمایندگی مهر را در زمین انجام می دهد یا به عبارتی دیگر، جلوه ای از مهر در روی زمین است. بنابراین می توان حدس زد که همزاد دیگر او در آسمان خورشید است.

در هوم یشت توصیفی که از جمشید شده او را «خورشیدسان» معرفی می کند، یعنی مانند خورشید. در گرشاسب نامهٔ اسدی جمشید را «خورشید چهر» بیان می کند.^۱ احتمال دارد چهر در اینجا به معنی نژاد باشد. در این صورت شباهت جمشید و خورشید محتمل است از نوع شباهت همزادی باشد.^۲ ولی در ادبیات فارسی میانه و زردشتی برای جم به عنوان همزاد خوهری به نام جمک ذکر کرده اند. در این آثار آمده است که جمشید خواهر خود را به زنی دیوی داده و گناهکار شده است، از این قرار:

«این نیز گفته شده است در دین (=اوستا) که چون فرۀ جم از او جدا شد، وی به خاطر ترس از دیوان، دیوی را به زنی گرفت. جمک خواهر خود را به زنی دیوی داد.» (بندهش بزرگ، ص ۱۰۸).



«وقتی جمشید به وسیلهٔ ضحاک از تخت به زیر کشیده شد، جمشید همراه خواهرش به کوهی گریخت. در آنجا مدت هفت سال سرگردان بودند، اهریمن دودیو به سراغ آنها فرستاد تا آنها را بفریبد. جمشید چون آنها را دید، پرسید چگونه به اینجا آمده اند. دیوان گفتند که آنها از دست ضحاک فرار کرده اند. آنگاه یکی از دیوان به جمشید پیشنهاد کرد که خواهرش را به زنی او بدهد. آن دیو نیز خواهر خود را به زنی جمشید بدهد. نژاد میمونها و دیگر جانوران سمی از این ازدواج پایه

۱- همان گه گمان برد دختر ز مهر
تو گفستی که بر چرخ خورشید بود

که اینست جمشید «خورشید چهر»
نه بر پرنیان چهر خورشید بود گرشاسب نامهٔ اسدی

۲- تیغ شد زهره زحل بدرید
جگر آفتاب جم بشکافت

احتمال معجزه پیغمبری جمشید می رود که خورشید را شکافته و به اصطلاح به دونیم کرده است و این خود می تواند احياناً مبین همزادی و دوقلو بودن جمشید و خورشید هم باشد در اصطلاح ایرانی شباهتها را به دونیم کردن سیب یا چیز دیگر مثل می زنند.

گرفتند. خواهر جمشید از کاربرد خود توبه کرد و خداوند او را بخشید، زیرا که دیورا از خود رانده بود. جم و جمه مدت صدسال در صحراهای چین سرگردان بودند. اهریمن چون ضحاک را دید جانی را که جم و جمه در زیر درخت پنهان شده بودند به ضحاک نشان داد و گفت درخت را از بالا به دو نیم کند. وقتی که آزه به سر جمشید رسید، ضحاک آن کار را رها کرد و رفت و روز بعد هنگامی که مردم به درخت نزدیک شدند دیدند که دو نیمه درخت به وسیله جادو به هم چسبیده و یکی شده است. به تحریک اهریمن ضحاک دوباره درخت را شروع کرد به آزه کردن، باز همینکه آزه به سر جمشید رسید کار خود را رها کرد و فکر کرد که درخت را بسوزاند. روز سوم به وسیله آزه به دو قسمت شد، چون جمشید مرد خداوند او را به جهنم فرستاد. در آنجا برای مدت دوهزار سال عذاب کشید. آنگاه با وساطت زردشت جم به همیستگان فرستاده شد و در آنجا هزار سال ماند. سپس به گروتمان فرستاده شد تا امروز آنجاست.»^۱

ترجمه انگلیسی روایات داراب هرمزدیار، ص ۵۸۰

* * *

با همه اینها اگر این حدس را شایان بررسی دانسته و جمشید را همزاد خورشید بپذیریم به این نتیجه می رسیم که این قرینه سازی «جمشید و خورشید» که در ادبیات فارسی فراوان به کار رفته است نمی تواند تصادفی باشد، بلکه مربوط به زیربنای فرهنگ و باوری می شود که روزگار آن سپری می شده و شعرا و نویسندگان نمی توانستند با صراحت از آن باورها سخن بگویند، یا در واقع از داستان جمشید بی خبر بودند. بهرحال از مجموع کاربردهائی که در آثار تاریخی و فرهنگی در دست داریم ارتباط جمشید و خورشید آن چنان نزدیک به هم به نظر می رسد که بسادگی نمی توان شباهت همزادی آنها را انکار کرد. از اینقرار:

«بدو گفت زردتشت. درود بر هوم. که ترا نخستین بارای هوم در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت؟ کدام پاداش به او داده شد؟ چه نیک بختی به او رسید؟ آنگاه به او پاسخ گفت ای هوم پاک دوردارنده مرگ. وی و نگهان مرا نخستین بار در میان مردم خاکی جهان آماده ساخت این پاداش به او داده شد، این نیک بختی به او رسید که او را پسری زائیده شد. آن جمشید دارنده رمه خوب، خردمندترین در میان مردمان زائیده شد و «خورشیدسان» نگران....»

یسنای ۹، بند ۳-۴

«..... و جم درین هنگام به دنیا بازگشت، در چنین روزی مانند آفتاب طالع شد، و نور از او می تافت، و مردم از طلوع دو آفتاب دریکروز شگفتی نمودند.» ترجمه آثار الباقیه ص ۳۸۳

«جمشید نام او جم بود اما آن نیکویی و «روشنائی» که از وی تافتی جمشید گفتندش و

۱- این افسانه ها احتمالاً پرداخته دوران تسلط فرهنگ زردشتی است، و دین مزدیسنی زردشت دین مهریسی جمشید را از رواج فرو افکنده است.

شید روشنی باشد. چنانک آفتاب را خور گویند، و خورشید یعنی آفتاب روشن.»

مجمل التواریخ والقصص ص ۲۵

«جمشید بن تهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث. بعضی گویند برادر تهمورث بود، نام او جم بود، و لقب شید جهت آنکه از خوبی صورت «روشنی» از روی او می تافت، او را به خورشید نسبت کردند.» لب التواریخ ص ۵۲.

«..... چنین منقول است که بعد از اتمام آن جمشید فرمود تا روز نوروز تمام رعایا در پائین آن گرد آیند، و تختی از زر سرخ مکمل به جواهر درخشان بر آن ستونها نهادند و جمشید تاجی از زر سرخ نهاده، جامه های زربفت پوشیده بر آن تخت نشست، و در وقت طلوع فرمود تا تخت او را در مواجه آفتاب برکشند، چنانچه اشعه خورشید در آن منعکس شد. بروجعی که ابصار بینندگان در آن خیره گشت. رعایا چون آن حال مشاهده کردند، گفتند: امروز ما را دو آفتاب طلوع کرد. یکی از آسمان و دیگری از زمین. به طریق خصوع به سجده افتادند... و او را از آن روز جمشید گفتند چه اسم او جم بود و شید به لغت ایشان آفتاب است، و از این که مذکور شد او را نسبت به آفتاب کردند.»

«رساله عرض سپاه اوزن حسن. به نقل نوروز و بنیادهای نجومی آن ص ۲۸»



در آثار ادبی و نوشته های عرفانی با اینکه فراوان از «جمشید و خورشید» یاد شده ولی به علت وضع خاصی که دارند، اطلاعات صریح و روشنی نمی توان از آنها به دست آورد با همه اینها از کار بردهای مبهم و اشاره گونه این آثار اطلاعاتی که به دست می آید آنگونه نیست که رابطه میان «جمشید و خورشید» را انکار کند. از اینقرار:

«چندان که «جمشید خورشید» چهل بار پیراهن مرکز بر آمد، چون ار بعین صباحاً تمام شد، کسوت انسانیت در گردنشان افکندند، تا چهار گانه یگانه شد.»

«آثار فارسی شیخ اشراق ص ۲۷۰»

«چون صبح صادق دمید و «جمشید خورشید» بر کره فلک سوار شد، فرمود که مردم آمدند

تا به مدرسه برویم.» «مناقب العارفین ص ۲۱۶»

فلک رابع آن خورشید است

هنرش چرخ و او چو خورشید است

«حدیقه الحقیقه صفحات ۶۹۹، ۷۲۸»

گر خورشیدی، چرخ برینت نرسد

خورشید یقین شدم، از پیدایی خویش

«مختارنامه»

«نماز دیگر که «جشمشید» سראوقات جلال بردیار مغرب زد...»

«بدایع الوقایع ج ۲ ص ۴۰۷»

نسب گویى بنا مى زد ز جمشید
مرا گویند خندان شو چو خورشید
به تنهائی قناعت کن چو خورشید
برافکن برقع از محراب جمشید
سحرگه چون روان شد مهر خورشید
فروید آمد به دولت گاه جمشید
نشسته شاه چون تابنده خورشید
به تاج کیقباد و تخت جمشید

«خسرو شیرین صفحه های ۷۰، ۱۶۸، ۲۷۰، ۳۳۷، ۳۵۵، ۳۸۶، ۴۵۱»

چون روز دگر عروس خورشید
بگرفت به دست جام جمشید

«لیلی و مجنون ص ۱۳۹»

خاصگیشتی محرم جمشید بود
خاص تر از ماه به خورشید بود

«مخزن الاسرار»

جام زر برگرفت چون جمشید
چار بالمش نهاده چون جمشید

«هفت پیکر صفحات ۱۸۲، ۱۰۱»

به خوبیش آسمان خورشید خوانده
زمین را تخمی از جمشید مانده

«راحة الصدور ص ۲۵۰»

چو دایم در آمد خورشید گردد
چنان پاکیزه و با زیب و فر بود
به طلعت چهره جمشید داری
فروشد شه به اسپاهان چو جمشید

«خسرو نامه صفحات ۳۷، ۴۳، ۱۳۸، ۲۷۴»

جمشید فلک قدر که خورشید جهانتاب
چون بعزم حضرت خورشید جمشید اقتدار
نقطه دایره پادشهی شیخ حسن
دو عالم ذره است و مهر خورشید
فراز تخت جمشیدی گذشت از تاج خورشیدی
تو خورشید زرافشانی بزم اندر ولی تنها

مرصع ساز تاج ذکر جمشید
در صدر چار بالش خورشید تکیه زد
همایون کوکبی خورشید کامش
بشهرستان درآمد شاه جمشید
چومه یکبارگی شد محو جمشید

منور کن چراغ حسن خورشید
جمشید روزگار علیرغم اهرمن
فریدون موکبی جمشید نامش
چو ماه چارده در برج خورشید
چومه در وقت پیوستن بخورشید
«سلمان ساوجی»

خورشید عالمی تو، و جمشید سلطنت

کائین سروری همه در خود نهاده ای
«اهلی شیرازی»

به عزم سفر شاه جمشید فر
بگه بزم چو جمشید بود جام بکف

برافراخت رایت به خورشید بر
بگه رزم چو خورشید بود تیغ گداز
«ابن یمین»

یعنی جناب داور و دارای ملک و دین
بنشین خورشیدوار می خور جمشیدوار

خورشید داد گستر و جمشید دلنواز
فرخ و امیدوار چون پسر کیقباد
«منوچهری»

همانگه گمان برد دختر ز مهر
تو گفستی که بر چرخ خورشید بود
که گوید به گیتی که ماهان توئی

که اینست جمشید خورشید چهر
نه بر پرنیان چهر جمشید بود
که جمشید خورشید شاهان توئی
«گرشاسب نامه اسدی ص ۲۸، ۳۳»

ای ز جمشید برگزیده به ملک

وی ز خسورشید برگزیده ز جاه
«انوری»

جمشید خسروان شد خورشید آسمان

بسود زمین درگه او عز و جاه را
«مسعود سعد»

جمشید دلیرانی و خورشید امیران

امید ضعیفانی و فریاد مساکین
«امیر معزی»

مانسنده خورشید بی عدیلی
خورشید سیرتی و عطارد فراستی
خداوند ترا بهتر رسد جهانبانی
دولت شاه جهان پاینده چون خورشید باد

ماننده جمشید با جمالی
جمشید مخبری و منوچهر منظری
که چون جمشید بیداری و چون خورشید دیداری
ملک و عمر او چو عمر و ملکت جمشید باد

«قطران تبریزی»

یمین دولت و خورشید رحمت

امین ملت و جمشید مفخر

«عنصری»

ای نه جمشید، و بصدر اندر جمشید سیر

ای نه خورشید و بیزم اندر خورشید فعال

«قرّخی»

جمشید فلک هیئت، خورشید ملک هیئت
جمشید کیانی، نه که خورشید کیانی
خورشید نو تأثیر بین، حوتش بهین تونیز بین
چهره خورشید وانگه رحمت مشاطگی
جمشید پیل تن نه که خورشید نیل کف
با برتریش گوهر جمشید پست پست

یک هندسه رایش معمار همه عالم
کز نور عیانی، همه رخ عین سنایی
جمشید ماهی گیر بین، نو کلک زیبا داشته
مرکب جمشید وانگه حاجت برگستوان
کافلاک تنگ مرکب انجم توان اوست
با پختگیش جوهر خورشید خام خام

«خاقانی»

خورشیدوار از تو منور شده سپهر
جمشیدوار در چمن مملکت بچم
خورشید انوری تو در افضال بی قیاس

جمشیدوار از تو مزین شده دیار
خورشیدوار بر فلک مفخرت بتاب
جمشید دیگری تو در اقبال بیکران

«رشید و طواط»

تن بود سایه بان و جان خورشید
در دور قمر نقطه خورشید ببینید
نور خورشید می دهد ما را
هر بلائی که اوبه ما بخشید
خورشید جمشید فلک بر آسمان چارم است
ما همه ذره ایم و او خورشید

آن یکی چتروان، و این جمشید
در جام جم آن حضرت جمشید ببینید
درد جسا و بید مسی دهد ما را
ملک جمشید می دهد ما را
مهر منیر عاشقان بر آسمانی دیگر است
ما چو جامیم و حضرتش جمشید

«شاه نعمت الله»

جمشید بنده در دولت سرای ماست

خورشید شمسه حرم کبریای ماست

«خواجو»

نشهد در جان ذره مهر خورشید
خرامان شوبه عشرتگاه جمشید
حریفان نیمه مست از جام جمشید
شراب از ساغر خورشید خوردی
سپیده دم به بام آید چو خورشید
جم وقتی و جامت عکس خورشید

سریر نمله سازد دست خورشید
می روشن بخواه از جام خورشید
به گردش درفتاده جام خورشید
وطن در گلشن جمشید کردی
بسیار آید جهان چون کاخ جمشید
که می داند که کی بودست جمشید

روایتی از اسطوره آفرینش در ایران

مسأله آفرینش نه تنها در دین زردشتی، بلکه در همه ادیان از بنیادی‌ترین مسائلی است که در محدوده مبانی مذهب مطرح می‌شود و در ارتباط با آن از پندارهای باستانی، بنیان‌های اساطیری، مسایل اعتقادی و مراسم آیینی گفتگو می‌شود. از این طریق است که بسیاری از اعتقادات، باورها و بنیان‌های مشترک اسطوره‌ای در میان اقوام مختلف روشن و مشخص و تغییرات صوری و ظاهری آن‌ها بازشناخته می‌شود. آن‌چه در زیر می‌آید، برگردان فارسی قطعه‌ای از کتاب روایت

دهد چون جم به بامش مژده شام
 شراب روشنم خورشید دادی
 رخس خندید بر گلزار جمشید
 فروزان چون ز مشرق شمع خورشید
 علم زد بر خراسان همچو خورشید
 به پیش شب فراز آمد چو خورشید
 پدید آمد ز مشرق چتر خورشید
 فکنده تیغ را در کف چو خورشید
 ز بیمش رفته رنگ از روی خورشید
 و با بستند عقد ماه و خورشید
 نظر در گلشن جمشید کردم
 شب تمار از رخ خورشید برگیر
 زدم گلبانگ بر گلزار جمشید
 برون کرده سر از ایوان جمشید

زند چون خوربه صبحش تخت بریام
 نگین ملکتم جمشید دادی
 درون پرده اش دختی چو خورشید
 می گشتاسبی از جام جمشید
 روان شد با پری پیکر چو جمشید
 به نزد دیوباز آمد چو جمشید
 روان شد هودج زرین جمشید
 کشیده باد را در زین چو جمشید
 چو دیوی جسته از زندان جمشید
 که بلقیس است در ایوان جمشید
 وطن بر چشمه خورشید کردم
 سر گنجینه جمشید برگیر
 گرفتم باده روشن ز خورشید
 عروسان ضمیرم بین چو خورشید

«گل و نوروز صفحات ۴، ۱۰، ۱۶، ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۷۴، ۷۶، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۸۳، ۱۹۷،
 ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۸»